

بازخوانی مفاهیم سازمان در نگاه پست مدرنیسم: فراثئوری پست مدرنیسم

صادق حسینی مقدم^۱، محسن میری^۲

^۱ دانشجوی دکتری مدیریت سیستم، دانشگاه جامع امام حسین(ع) (نویسنده مسئول)

^۲ استادیار دانشگاه جامع امام حسین(ع)

چکیده

امروزه ضرورت پرداختن به موضوع تحول در علوم انسانی بر کسی پوشیده نیست در این میان حجم قابل توجهی از موضوعات علوم انسانی مربوط به نظریات مدیریتی است و کاربرد اصطلاح معروف جنگل نظریات حکایت از فراوانی و تنوع مباحث نظری در این رشته دارد. لذا آنچه در این میان مهم است ایجاد نگاهی فراثئوری به مکاتب مطرح و اثرگذار در این رشته و زمینه علمی می‌باشد که در این مطالعه به طور مبسوط به یکی از این مکاتب مهم، یعنی پست‌مدرنیسم با رویکرد فراثئوریک پرداخته شد. بر این اساس در این پژوهش با توجه به تعریف و تشریح روش مورد مطالعه (فراثئوری) و تبیین گام‌های اجرایی آن، ضمن پرداختن به دو ریشه و زمینه‌ی تاریخی مکتب پست‌مدرنیسم و اندیشمندان مرتبط با آن یعنی انتقادی‌ها و فراساختارگراها در ادامه به با توجه به محورهای اصلی چارچوب فراثئوری که مبتنی بر مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناسی می‌باشد، واکاوی این نظریات انجام گرفت.

واژه‌های کلیدی: پست مدرنیسم، نظریه سازمان و مدیریت، فراثئوری، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی

۱- مقدمه:

در میان نظریات مربوط به علوم انسانی، حجم قابل توجهی از آن مربوط به تئوری‌های مدیریتی است بگونه‌ای که برخی از آن، به جنگل نظریات تعبیر کرده‌اند که این خود حکایت از فراوانی و تنوع مباحث نظری در این رشته دارد و طبق توضیحات بیان شده، به تئوری‌های مربوط به سازمان و مدیریت نیز نمی‌توان بدون در نظر گرفتن مبانی و ریشه‌های فلسفی آن نگریست، چرا که هر نظریه و تئوری در سازمان، ریشه در یک مکتب فکری خاص دارد که این مسئله هر چند شاید به طور شفاف توسط تئوری‌پردازان اشاره نشود، اما در معانی سخن و نوع نگاه آن‌ها نهفته است و در عمل از آن پیروی می‌کنند. بنابراین، برای درک عمیق‌تر این مکاتب و پارادایم‌های فکری لازم است حداقل آشنایی اجمالی با اصول و مبانی فلسفی حاکم بر آن وجود داشته باشد تا بتوان با تکیه بر آن اصول و مبانی و تفاوت‌ها و شباهت‌های میان آنها، نظریات مدیریت را بررسی و تفسیر نمود.

در این راستا یکی از مکاتب فکری تاثیرگذار در نظریه‌ی سازمان، چارچوب فکری پست مدرنیسم‌ها بوده است که نسبی‌گرایی و حمله به عقلانیت از مولفه‌های اصلی آن بوده است و با وجود اینکه در اکثر نظریات مربوط به سازمان و مدیریت، اشتراکاتی دیده می‌شود اما دیدگاه پست‌مدرن به این مشترکات توجهی ندارد و آن‌ها را نیز معتبر نمی‌داند ضمن اینکه حتی خود آن نیز نظریه‌ی واحدی را ارائه نمی‌کند. ولی با این حال گریزی از نفوذ تفکر پست مدرنیسم در سازمان‌ها امروزی نیست بلکه باید آن را بعنوان یک واقعیت پذیرفت. حتی در کشور ما نیز تاکنون مقالات متنوعی در خصوص کاربرد مولفه‌های مدیریت پست-مدرنیسم در سازمان‌های ایرانی به رشته‌ی تحریر درآمده است و از اثرات کاربرد این مکتب در سازمان، سخن به میان آمده است که به نظر می‌رسد عمدتاً برخی از تحلیل‌های مربوط به تئوری‌های سازمان بویژه در جامعه‌ی علمی ایران، بدون توجه کافی به پیش‌فرض‌های فلسفی و نظری آن صورت گرفته که این خود نظریه‌پردازی را در زندان علوم سازمانی گرفتار کرده است. لذا توجه به این پیش‌فرض‌ها در تحلیل مسائل سازمانی، امکان فراتر رفتن از نظریه‌پردازی‌های موجود و در نهایت بستری برای تئوری‌پردازی جدید را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد که مقاله حاضر با توجه به کاربرد روش فراتئوری می‌تواند چارچوبی برای تأمل و تفکر در این زمینه باشد.

با توجه به مطالب گفته شده که ضرورت بررسی مبانی فلسفی و جریان‌های فکری حاکم بر نظریات مدیریت را آشکار می‌کند و با عنایت به این نکته که دیدگاه پست‌مدرنیسم یکی از مکاتب مهم و تاثیرگذار در سازمان بوده است، هدف اصلی این پژوهش، بررسی مبانی فلسفی و نظری این مکتب در مفاهیم سازمان و مدیریت یا توجه به دیدگاه‌های اندیشمندان مختلف آن، با کاربرد تکنیک فراتئوری و با رویکرد واکاوی اسناد می‌باشد و سؤال اصلی که این مطالعه بدنبال پاسخ به آن است عبارتند از اینکه: پست مدرنیسم در سازمان و مدیریت از نظر پشتوانه‌ی نظری و تئوریک چه مسیری را پیموده است و دارای چه پیش‌فرض‌های زیربنایی می‌باشد؟

۱- ادبیات و مبانی نظری تحقیق:

۱/۲- سیر تاریخی مفهوم پست مدرنیسم:

در سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در اروپا جریانات فکری و نظری متعددی در حوزه‌های مختلف دانش بشری به ویژه در علوم انسانی و علوم اجتماعی ظهور و بروز یافت. از جمله مهم‌ترین این حرکات می‌توان به ظهور مکتب پسا ساختارگرایی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در حیات روشنفکری فرانسه اشاره کرد که در واقع بسط و گسترش جریانات انتقادی در برابر ساختارگرایی به شمار می‌رود. این مکتب با عبور از هرگونه داعیه‌های مکتب ساختارگرایی در خصوص عینیت، قطعیت و جامعیت و کنار گذاشتن و در نهایت نفی و طرد این قبیل داعیه‌ها راه تازه‌ای را در برابر تحقیقات و پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی گشود و این چالش نیرومند جدید چیزی نبود جز جریانی به نام پست مدرنیسم که اصول و مبانی آن عمدتاً

همان اصول و مبانی پسا ساختار گرایی بود (نوذری، ۱۳۷۹) بطوریکه بسیاری از پست مدرنیسم ها مبانی اخلاقی خود را در فیلسوفان فرا ساختار گرایی، خصوصا میشل فوکو و ژاک دریدا ردیابی می کنند (هچ، کانلیف، ۱۳۹۴).

به طور کلی پست مدرنیسم در واکنشی نسبت به مکتب مدرنیست ها بوجود آمد. مکتب مدرنیسم مجموعه ای از جنبش های فرهنگی و با رویکرد اصلاح طلبانه در اواخر قرن ۱۸ (حدود ۱۸۹۰) و اوایل قرن ۱۹ (حدود ۱۹۴۰) را شامل می شد که در رشته های هنر، معماری، ادبیات، موسیقی، هنرهای کاربردی، علوم اجتماعی بیشتر توصیف شده است و بطور کلی با تغییر چشم گیر تفکر از سنت گرایی و گذر از محدودیت های تحمیل شده توسط مذهب (کلیساها) آغاز شد و اعتقاد گسترده ای داشت بر اینکه علم و عقلانیت باعث بهبود جهان خواهد شد و برای پیشرفت های اجتماعی امری اجتناب ناپذیر است. اما پسا مدرنیسم بعنوان یک الگوی جدید، اعتقاد مدرنیست را در اثربخشی عقل بشری به چالش کشید و البته با ادعاهای معتبر و مطلق سنت گرایی قبل از آن نیز مخالفت کرد و همچنین پارادایم مدرنیسم ها در حوزه های نظری و روش شناسی را مورد حمله قرار داد (آکیند، ۲۰۱۶).

پست مدرنیسم معتقد است که دیگر زمان وعده های آرمانی و داستان سرایی های مدرنیستی (فرا روایت ها) به پایان رسیده است و وقت آن رسیده که شکست و ناکامی مدرنیسم در تحقق وعده هایش اعلام شود. پست مدرنیست ها بر جنگ، فقر، هرج و مرج، بی عدالتی اجتماعی و بین المللی، مشکلات زیست محیطی و سایر معضلات جهانی در عصر حاضر انگشت می نهند و مدرنیسم و نظام سرمایه داری را مسئول این ناهنجاری ها معرفی می نمایند (مرادی، ۱۳۹۲).

اگرچه در شکل گیری پست مدرنیسم اندیشه های فیلسوفان مدرن در مورد عقل و معرفت بسیار مهم بوده است اما می توان گفت طرح دیدگاه های نوین در حوزه فلسفه و علم در اوایل قرن بیستم، شالوده های اصلی پست مدرنیسم را ساخته و به ادعاهای مطرح شده در آن، شکل داده است (مدنی، ۲۰۱۸). طرفداران نظریه ای انتقادی فرانکفورت، نهضت فراساختار گرایی میشل فوکو و ژاک دریدا، نظریه ابطال گرایی پوپر، نظریه زبان شناسی سوسور و... از مهم ترین دیدگاه هایی هستند که بدون فهم دقیق آن ها نمی توان پست مدرنیسم و ادعاهای آن را فهمید. ضمن اینکه که ماهیت این پدیده در سیر تاریخی خود، مدام در حال تغییر می باشد و یک محتوای ثابت و ایستا را نمی توان برایش در نظر گرفت و گاهی تغییرات در پست مدرنیسم چنان با سرعت انجام می شود که به آنچه در ابتدا پست مدرنیسم خوانده می شد با آنچه امروزه از پست مدرنیسم به ذهن می آید، می توان تفاوت قائل شد.

۲/۲- ریشه های شکل گیری پست مدرنیسم در سازمان:

درباره ی مفاهیم سازمان و مدیریت، نظریات متعددی مطرح شده است. در دوران اخیر، پس از گذشت مدت زمانی از مطرح شدن این نظریات، برخی افراد که با پراکندگی این نظریات مواجه شده اند، به این نتیجه رسیده اند که برای فهم بهتر این نظریات، لازم است آنها را دسته بندی کنند. در این خصوص، تلاش هایی انجام شده و بر اساس برخی مبانی دسته بندی هایی ارائه شده است. یکی از دسته بندی های معروف، تقسیمی است که از طرف خانم هچ ارائه شده و در آن، بر اساس یک سیر تاریخی، نظریات در چهار دسته طبقه بندی شده اند که گروه چهارم به دیدگاه پست مدرنیسم اختصاص دارد. وی در کتاب خود، نظریه ی سازمان پست مدرن را از دو مأخذ اصلی منبعث می داند که ما هم در این پژوهش، این دو دیدگاه را مورد بررسی قرار داده ایم. این دو عبارتند از: نخست نظریه ی انتقادی که بوسیله ی دانش پژوهان مکتب فرانکفورت (در آلمان پس از جنگ جهانی دوم) خصوصا آدورنو، هورکهایمر و مارکوزه توسعه یافت. دوم نهضت فراساختارگرا در فلسفه ی فرانسه که بعدها در نظریه ی نقد ادبی به طور برجسته در ایالات متحده و بریتانیا گسترش یافت (هچ، کانلیف، ۱۳۹۴).

الف) نظریه ی انتقادی

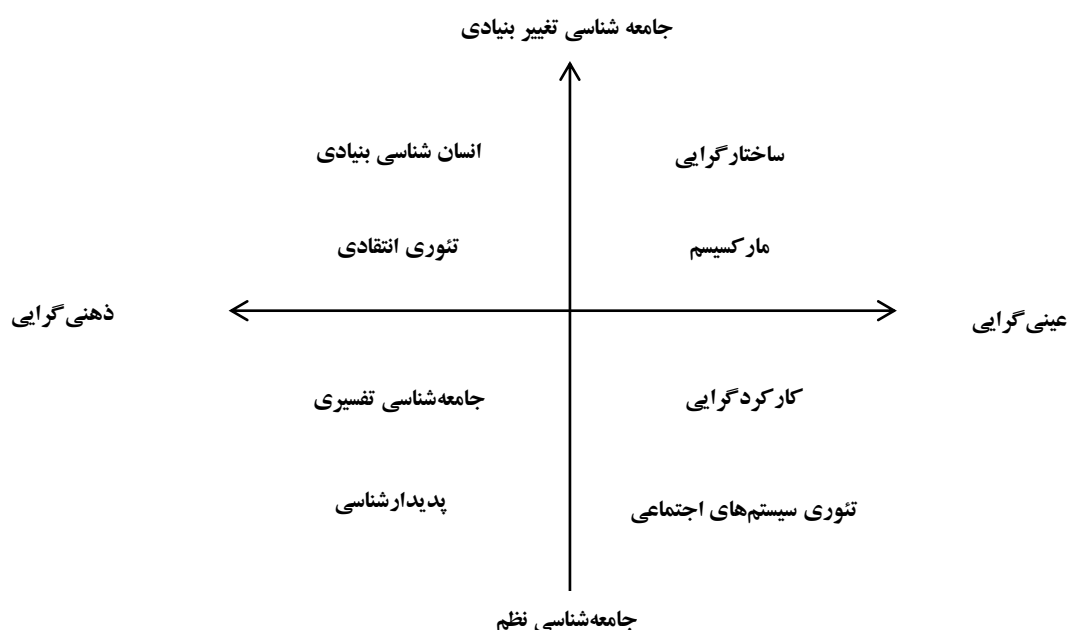
همانطور که پیش از این اشاره شد و همچنین مطابق بررسی ادبیات موضوعی، غالبا نظریه ی انتقادی مترادف با نظریه پردازان مکتب فرانکفورت به کار رفته است. مکتب فرانکفورت در سال ۱۹۲۳، در شهر فرانکفورت آلمان تاسیس گردید. اندیشمندان وابسته به مکتب فرانکفورت و تفکر انتقادی، روشنگری و رهایی را به عنوان هدف اصلی خود معرفی کرده و در این راستا عقل

مدرن را با معیار و چارچوب های روشنگری مورد نقد قرار داده اند (مدنی، ۲۰۱۸). بطور کلی تئوری انتقادی توسط نظریه پردازان مکتب فرانکفورت مانند ماکس هورکهایمر، تئودور آدورنو و هربرت مارکوزه شناخته شده است (پوزی، ۱۹۸۷). در آثار آن ها به رهایی انسان و مخالفت با اشکال مختلف سلطه و سرکوب اجتماعی در دنیای مدرن سرمایه داری پرداخته شده است. هورکهایمر اظهار داشت که به جای اینکه انسان را به عنوان یک شیء منفعل ببینیم، باید انسان را به عنوان یک شرکت کننده فعال در جامعه و فرهنگ بدانیم. در ادامه هابرماس به عنوان جانشین هورکهایمر، آردونو و مارکوزه کل پارادایم تئوری انتقادی را بازسازی می کند (چیوکی و همکاران، ۲۰۱۴).

برخی یورگن هابرماس را نماینده اصلی هرمنوتیک انتقادی به حساب می آورند که هدف تئوری انتقادی وی، رهایی جامعه از هرگونه تسلط نهادینه شده است و می کوشد بررسی کند که چگونه اقدامات ارتباطی تحریف شده جامعه را شکل می دهد (گریس و همفریس، ۱۹۹۷). فرض هرمنوتیک انتقادی این است که توان ارتباطی انسان ها، تداوم زندگی اجتماعی توأم با تفاهم را موجب می شود، ولی به طور معمول این توان ارتباطی با عواملی نظیر قدرت و ثروت مخدوش و سرکوب می گردد و همین امر مانع برقراری ارتباط و تفاهم در جامعه می شود. مخدوش شدن ارتباط و فقدان کنش تفاهمی در جامعه به نوبه خود سلب آزادی انسان ها را باعث خواهد شد (منوچهری، ۱۳۸۱).

همچنین طرفداران نظریه ی انتقادی در اوایل بروز و ظهور خود بر مقوله ی "روشنفکری" به جهت وابستگی آن به عقلانیت، مورد انتقاد شدید قرار دادند. آنها مدعی بودند که پروژه ی روشنفکری، تلاشی برای تحمیل ایدئولوژی غربی بر سایر ایدئولوژی ها است که این کاملاً با اصول پست مدرنیسم ناسازگاری داشت. آنها همچنین "پیشرفت" را افسانه ای بیش نمی دانند و معتقدند پیشرفت علم و فناوری باعث جهان شمولی می شود و انگیزه ای برای استعمارگری و قدرت کشورها محسوب می گردد (هچ، کانلیف، ۱۳۹۴).

بوریل و مورگان در کتاب خود به نام "نظریه های کلان جامعه شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان" نظریه پردازان سازمانی را در چهار پارادایم طبقه بندی می کنند که نظریه ی انتقادی را در یکی از این پارادایم ها جای می دهند. این پارادایم ها شامل کارکردگرایی، ساختارگرایی بنیادی، انسان گرایی بنیادی و جامعه شناسی تفسیری می باشند که در نمودار شکل ۱ نشان داده شده اند.



نمودار ۱: چهار پارادایم جامعه شناختی. منبع: مورگان (۱۹۷۹)

همانطور که از نمودار نمایان است، نظریه‌ی انتقادی در پارادایم انسان‌گرایی بنیادی جاگذاری شده است. این نظریه به تغییر بنیادی از نگاه ذهن‌گرایی توجه دارد، بنابراین از طرفی متمایل به نگاه‌های غیراثبات‌گرایی، اختیارگرایی انسان و ایده‌محوری می‌باشد. یکی از اساسی‌ترین مفاهیمی که زیربنای کل این پارادایم را تشکیل می‌دهد این است که روستاها و ایدئولوژیک باعث ایجاد حائلی شناختی بین انسان و آگاهی واقعی او می‌شود. این حائل، همان "از خود بیگانگی" یا "آگاهی کاذب" است که مانع ارضای واقعی انسان می‌شود. بنابراین این پارادایم بر تغییر بنیادی انسان، شیوه‌های سلطه و رهاسازی انسان تأکید می‌کند. لذا تمامی نظریه‌پردازان این عرصه تمایل دارند تا آگاهی و تجربه را از تحت سلطه‌ی دیدگاه‌های مختلف روستاها و ایدئولوژیک جهان اجتماعی که انسان زندگی خود را در آن سپری می‌کند رهایی بخشند (بوریل، مورگان، ۱۳۹۷) و از طرف دیگر، از آنجا که سازمان‌ها، نهادهای اجتماعی هستند که در آنها ارزش‌ها، نگرش‌ها و دیدگاه‌های مقاصد، اهداف، نیت و دیدگاه‌های متنوعی تبلور یافته، پس «تفسیر»، ابزار مورد استفاده برای فهم موجود در آنها قلمداد می‌شود. از این‌رو هرمنوتیک انتقادی به عنوان رویکردی تفسیری در تعمیق و توسعه پژوهش‌های مدیریتی نقش بسزایی دارد. در واقع این رویکرد خاطر نشان می‌سازد که موجودیت و هستی بشر در «زبان» تجلی می‌یابد. بنابراین از طریق زبان که در گفتمان متجلی می‌شود، می‌توانیم به عمق عمل افراد پی ببریم. این رویکرد در سازمان، در تلاش است تا گفتمان را به شکل متن‌های اجتماعی تبدیل کرده و از طریق تفسیر این متون اجتماعی، به فهمی هم‌دلانه (درون فهمی) از افراد و کنش آنها در سازمان نائل آید (دانایی فرد و همکاران، ۱۳۹۵) و همچنین تمایل دارد تا بیشتر بر روی سطح انتزاعی تأکید شود تا تحقیقات تجربی (چیوکپی و همکاران، ۲۰۱۴).

لذا نظریه‌ی انتقادی، روشی نظام‌مند (ساختاری) در سازمان‌ها را فراهم می‌سازد. بر این اساس، سازمان پدیده‌ای نمادین است. پدیده‌های نمادین که در آنها نظام‌های معنایی، به صورت اجتماعی شکل یافته‌اند و این امکان را برای افراد سازمان فراهم می‌آورند که محیط پیرامون خود را با واسطه یا بی‌واسطه بهتر درک نمایند (فیلیپس براون، ۱۹۹۳). ضمن اینکه رویکردهای انتقادی، سازمان‌ها را عرصه‌ی سلطه‌گری دانسته، یک چارچوب رادیکال اتخاذ می‌کنند و آنها معتقدند که برخی ساختارها و فرایندهای اجتماعی منجر به عدم توازن در قدرت می‌شوند. دوم اینکه این عدم توازن‌های قدرت موجب اعمال ظلم و ستم بر بعضی طبقات و گروه‌های اجتماعی می‌شود. سوم اینکه نقش نظریه‌پرداز انتقادی، توصیف و بر ملا کردن این عدم توازن‌ها و آگاه نمودن طبقات تحت ستم نسبت به آنهاست؛ سپس از طریق یک اقدام سیاسی مستقیم و یا از طریق آگاه نمودن افراد تحت ستم، رهایی امکان‌پذیر می‌شود (میلر، ۱۳۷۷).

ب) نهضت فراساختارگرایی

با بررسی ادبیات موضوعی حول محور پس‌ساختارگرایی، این نتیجه حاصل می‌شود که پس‌ساختارگرایی را نمی‌توان به عنوان یک مکتب فکری منسجم در یک حوزه‌ی علمی خاص تعریف کرد تا قادر باشیم آن را به سادگی تشریح و تفسیر نماییم. ولی در عین حال پس‌ساختارگرایی رویکردی است که در حوزه‌هایی چون جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، نقد ادبی، فلسفه، نظریه‌های سازمان و مدیریت و... رواج یافته است و در نتیجه، خلاصه‌کردن و دسته‌بندی کردن آن کاری دشوار است، به همین خاطر در این بخش از مطالب، سعی می‌نماییم برخی از وجوه مشترک و متمایز آن را که با اندیشه‌ی ساختارگرایی گره خورده است، مشخص نماییم و در ادامه، به پیش‌فرض‌های مهم پس‌ساختارگرایی بپردازیم و در نهایت به اندیشه‌ی دو تن از پس‌ساختارگرایان معروف در حوزه‌ی اجتماعی پرداخته تا به این طریق شناختی اجمالی از این اندیشه‌ها به دست آوریم.

پس‌ساختارگرایی جنبشی است که با موجی از تفکر روشنفکران و اندیشمندان فرانسوی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به ویژه پس از دهه ۱۹۶۰ آمیخته شده است (وارد، ۱۳۸۴، ص ۲۳۰). پس‌ساختارگرایی در ادامه‌ی جریان فکری ساختارگرایی بوجود آمد و اولین حلقه‌ی زنجیره‌ی دنباله‌دار ساختارگرایی است. ساختارگرایی نوعی روش‌شناسی است که در اصل در علوم اجتماعی استفاده می‌شد و بعدها با پرداختن به متون ادبی و به شکلی گسترده‌تر در همه آثار هنری تطبیق یافت. نخستین منادی بزرگ آن سوسور بود که کارها و نظراتش درباره زبان‌شناسی، سلف مشترک همه ساختارگرایان بعدی است (امامی و همکاران، ۱۳۹۱). سوسور فرض می‌کند که هیچ قیدی بین کلمه و چیز وجود ندارد، پیوندشان اختیاری است و بنابراین زبان،

مستقل از واقعیت وجود دارد. از منظر وی معنای یک کلمه به وسیله چیز یا مفهومی که بازنمایی شده تعیین نمی‌شود بلکه از طریق موضع آن درون زبان یعنی از طریق رابطه‌اش با دیگر کلمات تعیین می‌شود (هچ، کانلیف، ۱۳۹۴). بنابراین می‌توان گفت ساختارگراها متمایل به تفسیرگرایی می‌باشند و برای رسیدن به حقیقت، آن را در درون متون جستجو می‌کنند لذا به روش‌های کیفی در تحقیق علاقمندند و مشاهده را در تحقیق کافی نمی‌دانند.

دغدغه‌های این دو جریان فکری تا حدودی مشابه یکدیگر است، چرا که هر دو جریان بر ساختار متمرکز می‌شوند، البته ساختارگرایی تنها به توصیف آنها بسنده می‌کند و در پی توضیح تئوریک ساختارهای جهانی که تجربه‌ی بشر را در طول زمان و مکان شکل می‌دهد، می‌باشد (ژنیفر، ۲۰۱۷). اما پساساختارگرایی به نقد و گاه تحمل‌ناپذیری ساختارها تاکید دارد. ساختارگرایان در نظرات خود از ژرف ساختارها تبعیت می‌کردند، ولی پساساختارگرایان این ساختارها را غیرمنعطف و نامنظم می‌دانند و انگاره‌های نوین و سامان‌مند را مطرح نمودند. از دید پساساختارگرایان، رویکرد ساختارگرایانه ماهیتی خودکامه و سلطه‌گر دارد و نحوه کارکرد سیستم را از قبل مشخص می‌کند. پساساختارگرایی هر نوع نظریه‌ای را که تبیین کلی و جهان‌شمول از پدیده‌ها ارائه می‌دهد، رد کرده و هرگونه تمامیت‌جویی و کلی‌گرایی را نامطلوب می‌داند (وروجنی، ۱۳۹۱).

پساساختارگرایی بیش از ساختارگرایی، ضد بنیان‌گراست، چرا که ساختارگرایی متن را از بنیان‌هایی به نام واقعیت و تالیف شخصی جدا می‌کند (وارد، ۱۳۸۴). از منظر پساساختارگرایان هیچ هویت ناب و استعلایی وجود ندارد که قادر باشد عرصه‌ی جامعه یا فرهنگ را تحدید و تعریف کند و در واقع یک ذات را به آن القا کند. به نظر آنها عرصه‌ی اجتماع، عرصه‌ی تصمیم‌ناپذیری است، هر اراده‌ای برای تصمیم‌سازی باید با توجه به این موضوع، یعنی تصمیم‌گیری در حیطه‌ی امر تصمیم‌ناپذیر انجام شود (عالم، انصافی، ۱۳۹۷).

پساساختارگرایی جامعیت کم‌تری دارد: پساساختارگرایان اغلب ساختارگرایی را به این متهم می‌کنند که با حالت خودستایانه‌ی خود را در دیدگاهی عمیق و برتر جلوه می‌دهد که از آنجا می‌توان واقعیت‌های جهان‌شمول ازلی و رای همه متن‌ها را مشاهده کرد. پساساختارگرایان این رفتار را نگرشی توتالیتار (استبدادی یا امپریالیستی) می‌دانند که اهمیت و نفوذ متفکرانی را که در شرایط خاص اجتماعی و تاریخی فعال هستند، نادیده می‌گیرد. پسا ساختار گرایان معتقد نیستند که فاصله گرفتن از موضوع مورد مطالعه و آشکار ساختن علت نهایی و جامع هر چیزی ممکن یا مطلوب است (وارد، ۱۳۸۴) پساساختارگرایی بیشتر به تفاوت اهمیت می‌دهد: ساختارگرایی ادعا می‌کرد که در زبان، هیچ نشانه‌ای به خودی خود معنا ندارد. معنا همیشه حاصل تفاوت است. با وجود این، زبان ساختاری نسبتاً ثابت، محکم و حتی مستبد به حساب می‌آمد. پساساختارگرایی تفاوت را برجسته‌تر می‌سازد تا هرگونه مفهوم ثبات یا یکپارچگی معنا را بر هم زند. در ساختارگرایی متن کامل فرض می‌شود. در پساساختارگرایی، متن همیشه ناتمام و پر از ایراد و تناقض است (همان منبع).

۲- روش‌شناسی پژوهش:

این پژوهش به لحاظ هدف، از نوع تحقیقات توسعه‌ای است؛ چرا که نتایج آن باعث توسعه‌ی نگاه‌ها به پست‌مدنیسم در سازمان خواهد شد و از طرفی با توجه به اینکه این تحقیق به دنبال بررسی و درک دیدگاه‌ها و اندیشه‌های تولیدکننده‌ی آثار و همچنین تجزیه و تحلیل آن‌ها می‌باشند (عزتی، ۱۳۷۶: ۲۳)، از نوع تحلیل محتوای اسناد است که با استفاده از تکنیک فراتئوری انجام گردیده است و با توجه به اینکه این تکنیک، روشی نسبتاً جدید می‌باشد در ادامه به معرفی اجمالی آن می‌پردازیم.

۱/۳- فراتئوری یا فرانظریه

تکنیک فراتئوری یکی از اجزای روش فرامطالعه می‌باشد و از روش‌های نسبتاً جدیدی است که به منظور بررسی، ترکیب و آسیب‌شناسی پژوهش‌های گذشته در سال‌های اخیر معرفی شده است. فرامطالعه، یک تجزیه و تحلیل عمیق از کارهای پژوهشی انجام شده در یک حوزه خاص است. بطورکلی می‌توان گفت که فرامطالعه شامل چهار قسمت اصلی است که عبارتند از:

فرا تحلیل (تحلیل کمی محتوای مطالعات اولیه)، فراروش (تحلیل روش شناسی مطالعات اولیه)، فراتئوری یا فرانظری (تحلیل نظریات یا پشتهای تئوریک مطالعات اولیه)، فراترکیب (تحلیل کیفی محتوای مطالعات اولیه) (بنج و دای، ۲۰۱۰، به نقل از سهرابی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳).

فرانظریه یا فراتئوری به تحلیلی فراتر از خود نظریه می پردازد و در این مسیر، ریشه های شکل گیری خود نظریه را مورد تحلیل قرار می دهد. بعلاوه این رهیافت قدم را فراتر از نظریه می گذارد تا ماهیت، آموزه ها، ساختار، محیط و دیگر موارد مرتبط با نظریه یا نظریه ها را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد (نیوفلد، گورالینک، ۱۹۹۴: ۸۵۱). جهت استفاده از این تکنیک، برای فهم بهتر موضوع و محتوای مورد بررسی باید به مبانی نظری و تئوریک آن توجه کرد، چرا که با تغییر در تئوری دانش یا مبانی معرفت شناسی یک رشته علمی، آن رشته متحول خواهد شد و تحول در یک رشته علمی می تواند تحول در عمل را به همراه داشته باشد (نعمتی شمس آباد و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۶) و از آنجایی که نظریه یا نظریه ها در خلاء ساخته نمی شوند، نظریه پردازان براساس تحلیل علمی رویکردهای مختلف به "نظریه" به الگوی فلسفی دست یافته و آن را فرانظریه نامیده اند که براساس آن، نظریه پردازی در حوزه های مختلف میسر می شود (مایر، ۲۰۰۵).

نظر به اینکه فراتئوری به تجزیه و تحلیل تمایلات نظری، فرضیه ها و تئوری های ایجاد شده در مطالعه های اولیه می پردازد، یکی از قسمت های آن بررسی پارادایم ها یا مکاتب مورد استفاده در پژوهش ها و چارچوب نظری که بر انتخاب سؤال های تحقیق، جمع آوری داده و تفسیر داده ها اثر گذاشته است، می باشد (بنج و دای، ۲۰۱۰) و از طرف دیگر، هر تلاشی در این حوزه باید مبتنی بر چارچوب فرانظری علم و مبتنی بر الزامات فلسفی و روش شناسانه عمیق انجام شود (قنبری باغستان، ۱۳۹۲: ۱۲)؛ در پژوهش پیش رو، از میان اجزا و قسمت های روش فرامطالعه از تکنیک فراتئوری یا فرانظریه استفاده گردیده است. لذا با توجه به اینکه هدف اصلی این پژوهش، بررسی مکتب پست مدرنیسم در سازمان با روش فراتئوری و استفاده از تکنیک تحلیل محتوای اسناد است، در این مطالعه از روش اسنادی، کتابخانه ای و همچنین با مراجعه و مشورت با نخبگان و صاحب نظران، داده های مورد نیاز جمع آوری گردیده و نگارنده گان تلاش کرده اند با مطالعه و بررسی داده های موجود و آشنایی با مبانی و ریشه های نظری مورد استفاده در موضوع مورد مطالعه، با رویکرد فراتئوری آن را بررسی نمایند.

۱/۳- گام های اجرایی تکنیک فراتئوری در این تحقیق:

به طور کلی در تکنیک فراتئوری مراحل ۶ گانه ای برای رسیدن به پاسخ سؤالات اصلی پژوهش باید طی کرد که در جدول شماره ۱ نمایان است. این مراحل برگرفته و بومی شده ی مدل فراتئوری آقای مارک ادواردز است که در ادامه ی جدول به تشریح هر گام و اقدامات انجام شده در این مطالعه پرداخته خواهد شد.

¶ Meta- Analysis

¶ Meta- Method

¶ Meta- Theory

¶ Meta-Synthesis

¶ Bench, S, & Day, T

¶ Neufeld & Guralink

¶ Miller

¶ Mark Edwards



شکل ۱: مراحل فراتئوری - منبع: مارک ادواردز (۲۰۰۸)

گام اول: انتخاب عنوان و زمینه‌ی اصلی کار

زمینه‌ی اصلی کار، بررسی مبانی فلسفی در نظریه‌های سازمان و مدیریت انتخاب گردید.

گام دوم: انتخاب نمونه

بررسی مکتب پست مدرنیسم در سازمان بعنوان نمونه انتخاب گردید.

گام سوم: استخراج و بازنگری پارادایم‌ها و مکاتب گوناگون مرتبط با زمینه‌ی اصلی کار

نظریه‌ی انتقادی و مکتب ساختارگرایی و اندیشمندان مرتبط با آن استخراج گردیدند که در بخش ادبیات نظری به آن‌ها اشاره شد.

گام چهارم: تجزیه و تحلیل پارادایم‌ها و مکاتب گوناگون مرتبط با زمینه‌ی اصلی کار

در این مطالعه از روش اسنادی و کتابخانه‌ای پیش‌فرض‌های فراتئریه‌ای در رابطه با مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناسی استخراج گردیدند که در ادامه به آن‌ها اشاره شده است.

گام پنجم: ایجاد و تولید فراتئریه:

با توجه به پیش‌فرض‌های تئوریک مطرح شده مسائل سازمانی مورد نقد و بررسی قرار گرفت که در بخش بحث و نتیجه‌گیری به طور خلاصه اشاره گردیده است.

گام ششم: ارزیابی و کنترل کیفیت: برای حفظ کیفیت تحقیق، روش‌های ذیل به کار گرفته شد:

۱- درک فرایند انجام تحقیق، سعی گردید با مراجعه به نخبگان از نظرات ایشان بهره‌برداری صورت پذیرد.

۲- با مطالعه دقیق و مستمر متن و جستجوی منابع اطلاعاتی مرتبط با موضوع، بر غنای کار افزوده شد.

۳- تجزیه و تحلیل یافته‌ها (پیش فرض‌های فرائیوریک پست مدرنیسم):

بطور کلی پیش فرض‌های فرائیوریک شامل پیش فرض‌های فراطبیعی، روش‌شناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، منطقی، جهان‌شناختی و انسان‌شناسی است که برای مطالعه دنیای پیرامون به کار گرفته می‌شود (فیاض، بدره، ۱۳۸۹: ۸۴) که در نقد و بررسی پست مدرنیسم در این پژوهش، به بیان پیش فرض‌های فرائیوریک هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناسی که به نظر می‌رسد عمده توجه نظریه‌پردازان به این سه حوزه بوده، اکتفا می‌کنیم.

الف) مبانی هستی‌شناسی

مبانی هستی‌شناسی بخشی از دانش فلسفه است که در آن ماهیت و ویژگی‌های جهان هستی، چرایی جهان هستی و غایت جهان هستی در آن طرح و بحث می‌شود. در هستی‌شناسی مسئولیت و تعهد انسان‌ها نسبت به جهان هستی معنا پیدا می‌کند. حال با توجه به این توضیحات و مطالبی که تاکنون راجع به مکتب پست مدرنیسم و اندیشمندان مطرح آن سخن گفته‌ایم، برخی از مبانی هستی‌شناسی آن را که به نوعی با نظریات سازمان مرتبط است را در چند محور مهم می‌توان ارائه نمود.

- ابتدا اینکه اندیشه پست مدرنیسم در باب هستی‌شناسی به جهان واقعی نمی‌نگرد، بلکه به نگاه‌هایی می‌نگرد که به جهان شده، یا به آن گفتمان‌هایی نگاه می‌کند که به دخل و تصرف در هستی می‌پردازند (قزلسفلی، ۱۳۸۶) که در نهایت منشا نگاه آن به جهان هستی، پوچ‌گرایی است و در واقع این حالت، به طور اغلب هستی خدا، ابدیت، روح، استقلال اراده، حاکمیت عقل، بی‌طرفی ارزش‌ها، امکان علم و آینده مثبت تاریخ را رد کرده و دارای ناامیدی و نوعی بدبینی است (مدنی، ۱۳۹۷)، تا حدی که انسان را از خود واقعی‌اش جدا می‌کند و مانع تحقق توانایی‌های او به عنوان انسان می‌شود (بوریل، مورگان، ۱۳۹۷). همانطور که در نظریه انتقادی هم که قبلاً به آن اشاره شد، با تأکید بر سوژه‌گی انسانی، حرکت تاریخ را دارای پایانی مشخص نمی‌انگارد و نقش کنش‌گری جمعی انسان را در رقم زدن دگرگونی تاریخ و جهان هستی پررنگ می‌بیند (سعیدی، ۱۳۹۴). بنابراین از نظر پست مدرنیسم‌ها، آینده تاریخ تحت اراده‌ی بشری است و روح و هویت مستقلی ندارد و تنها انسان و کنش‌گری جمعی اوست که چگونگی پایان تاریخ را رقم می‌زند. در این نگاه، تلاش انسان‌ها در سازمان، صرفاً تلاشی مادی ست و اتکالی به نیروی ماورایی و خدایی وجود ندارد و در اعمال و رفتارهای او اعتقادی به رشد و تعالی روح او وجود ندارد.
- عدم اعتقاد به فراروایت‌ها یکی از مبانی مهم پست مدرنیسم محسوب می‌شود که در افکار صاحب نظران این دیدگاه فلسفی به چشم می‌خورد و در نزد آن‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد بطوریکه برخی از آن‌ها پست مدرنیسم را در رد فرا روایت‌ها خلاصه می‌کنند (لیوتارد، ۱۳۸۴). این رویکرد عملاً برای حذف ماورای طبیعت بطور کلی و دادن مسئولیت، آزادی و انتخاب برای انسان‌ها مطرح شده است (خالقی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۴). بنابراین با این نگاه، ماهیت روابط اجتماعی و تعامل‌های انسانی در سازمان دگرگون می‌شود و نظام‌های روایتی کلان مانند نظریات سازمانی کارکردگرا مانند نظریات دورکیم - پارسونز، مدیریت علمی تیلور، فایول و.. همگی ناقص و ناکافی بوده و نمی‌توانند واقعیت‌های اجتماعی و انسانی را در سازمان تبیین کنند.
- پارادایم پست مدرن با توضیحاتی که پیش از این اشاره شد و دیدگاه‌هایی که زمینه‌ساز آن بوده، در همه حوزه‌ها نسبت‌گرایی را ترویج کرده است. به عبارت دیگر اگر پست مدرنیسم به صورت یک گفتمان مستقل در نظر گرفته شود، به لحاظ فلسفی و علمی در کانون این گفتمان، نسبت‌گرایی قرار دارد (مدنی، ۱۳۹۷). به این معنا در پارادایم پست مدرن، یقین و قطعیت مورد سؤال و تردید جدی قرار گرفته است. لذا با این طرز تفکر در نظریات سازمان و مدیریت، سازمان اخلاق‌مدار، معنا و مفهومی ندارند چرا که در ارزش‌ها و اخلاق قطعیت و ثباتی وجود ندارد تا ملاکی برای قضاوت در مورد اینکه یک ارزش نسبت به ارزش‌های دیگر ارجح و یا پست‌تر است، وجود داشته باشد.

- فردمحوری و توجه به موقعیت های فردی نیز از مشخصه های کلیدی مبانی هستی شناسی پست مدرنیسم به شمار می رود. در این رابطه فردگرایی آنارشیستی بیانگر دیدگاهی است که از آزادی کامل فرد، که با هیچ شکلی از نظم-دهی خارجی یا داخلی محدود نمی شود، حمایت می کند (بوریل، مورگان، ۱۳۹۷). اصول بنیادی اعتقادات آنارشیست ها این است که فطرت بشر بر خیر و صلاح استوار است و انسان اصولاً موجودی اجتماعی است و بایستی فارغ از قید و بندهای حکومت، آزادانه در امر تولید و فعالیت های سیاسی و اجتماعی شرکت کند. البته باید توجه کرد که آنارشیسم برخلاف تصور عامه و برداشتی که معمولاً از این کلمه و حامیان آن رواج دارد، مکتب هرج و مرج طلبی و بی نظمی مطلق نیست، بلکه به گونه ای نظم و ترتیب داوطلبانه و آزاد معتقد است (طاهری، ۱۳۹۱) که با نگاه مدیریتی و سازمانی بهترین شکل آن، ایجاد گروه های خودمختار و داوطلب در سازمان است و طبق این عقیده عملکرد افراد و کارکنان، در یک سازمان آزاد و بدون اجبار و وجود یک قدرت سازمان یافته و متمرکز بهتر خواهد شد و گروه های داوطلب فارغ از بوروکراسی و چارچوب های تعریف شده بهتر می توانند از پس وظایف برآیند.

ب) مبانی معرفت شناسی

معرفت شناسی یکی از شاخه های فلسفه است که به بررسی ماهیت شناخت می پردازد. بسیاری از مباحث مربوط به بعد معرفت شناسی، ریشه در بعد هستی شناسی دارد. زیرا باورهای ما درباره ماهیت وجودی پدیده ها یا دنیای خارج (بعد هستی شناختی) قطعاً بر نحوه شناخت ما از این پدیده ها و نحوه برقراری ارتباط با آن ها نیز تأثیر می گذارد. معرفت شناسی در واقع پرسش از چگونگی کسب شناخت و معرفت است. اینکه معرفت چیست و انسان چگونه درباره پدیده ها شناخت کسب می کند، جزء بعدی معرفت شناسی علم محسوب می شود (قنبری باغستان، ۱۳۹۳). در واقع این حوزه یکی از نخستین و در عین حال از پرتأثیرگذارترین زمینه های فلسفی است. آدمیان از اعصار گذشته در تلاش برای کسب معرفت برای فهم پدیده های پیرامون خود بوده اند، اما اینکه چگونه به علت یابی و یا تبیین این رخدادها بپردازند، متأثر از ابزارهای گوناگون معرفتی مانند ابزارهای حسی، تجربیات بشری، شهود و در نهایت برخی توجیهات عقلانی بوده است. ترجیح هر یک از آنها بر دیگری و اینکه کدام مناسب تر و قابل اطمینان تر است همان نکته ای است که پای معرفت شناسی را به میان کشیده است. از این رو معرفت-شناسی عبارت است از نظریه ی شناخت و پرسش مرکزی و کلیدی آن هم یافتن منشأ شناخت بوده است (قرلسفلی، ۱۳۸۶). همانطور که قبلاً اشاره شد نحله ی پست مدرنیسم رویه ای نسبی گرایانه بر مواضع شناختی را اتخاذ کرده است تا آنجا که بی-طرفی ارزشی یکی از محورهای اساسی در معرفت شناسی پست مدرن بشمار می رود (خدادادی و همکاران، ۱۳۹۶). نسبی گرایی به عنوان دیدگاهی معرفت شناسانه، بر این باور است که همه ادعاهای معرفتی بایستی نسبت به چیزی ارزیابی شوند و به طور مستقل بررسی کرد. در رویکرد پست مدرن ضمن تمایل به حفظ نسبیت گرایی، اعتقاد به واقعیتی واحد و اساسی کنار گذاشته می شود (نوذری، ۱۳۸۰). اگر در اندیشه های مدرنیسم به عقل و تجربه به عنوان ابزارهای مهم کسب معرفت بشمار می رفتند، در اندیشه ی پسا مدرن این دو عامل به عنوان محدودیت و حتی مانعی برای شناخت حقایق بشمار می روند. در مقابل آنها از موضع زبان و آگاهی به سراغ شناخت اشیاء می روند، پس معرفت شناسی آنها محدود به زبان و آگاهی است. به عبارت دیگر از دیدگاه آنان فهم ما از واقعیت مقید به گفتمان هایی است که در درون آن می اندیشیم. بنابراین معناها ذاتی نیستند، بلکه گفتمان هایی هستند میان انسان و جهان خارج (بشیری، ۱۳۸۶).

از دیدگاه اندیشمندان پست مدرن علم و حقیقت دارای ماهیتی اعتباری هستند و حقایق و دانش وابسته به شرایط تاریخی هستند و نمی توان از آن ها به صورت ابدی دفاع کرد (شیخ لری، ۱۳۹۶). بدین ترتیب هویت انسانی نیز تابع این اصل نسبیت قرار می گیرد. بطوریکه بشر پست مدرن، هویت خود را در هر لحظه و هر مکان و بسته به شرایط نسبی خود در می یابد (نادری، مشعل پور، ۱۳۹۱).

ب) مبانی انسان‌شناسی

در میان موضوعات مربوط به مبانی فلسفی در علوم انسانی، انسان‌شناسی از جهاتی "ام‌المسائل" شمرده می‌شود؛ زیرا انسان‌محور و مرتبط با مسائل انسانی است و از طرفی دین، علم، عقل، معرفت، اخلاق، هنر، سیاست، مدیریت، جامعه، تاریخ و مفاهیمی از این دست، بدون وجود نوع انسان و حتی تصور او بدون موضوع‌اند(واثق غزنوی، ۱۳۹۰). بنابراین مبانی انسان‌شناسی ارتباط تناتنگی با دو حوزه‌ی قبلی دارد و بیشترین مباحث مبانی فلسفی علوم انسانی از جمله علم مدیریت را به خود اختصاص داده است، چرا که در مدیریت، انسان و کار با انسان‌ها بعنوان محور اصلی قرار گرفته است و نوع نگاه به انسان و هویت او در بسیاری از مکاتب از جمله پست‌مدرنیسم توجه اندیشمندان را به خود جلب کرده است که در ادامه به بیان برخی از دیدگاه‌ها در این زمینه می‌پردازیم.

مبنای انسان‌شناسانه‌ی پست‌مدرنیسم با روشنگری عناصر اصلی آن یعنی قائل شدن به ماهیت غیرثابت انسان، آزادی واقعی و اهمیت حق حیات به دست می‌آید و جوهر درونی انسان نیازمند شکل‌گیری و ظهور به وسیله روابط اجتماعی، تبلورات فرهنگ و اثرپذیری از زبان و گفتمان است و در واقع رویارویی انسان با خود در بافت اجتماعی صورت می‌گیرد. از نظر آن‌ها قدرتی فراتر از انسان نیست که بتواند در چگونگی زندگی او دخالتی کند. آزادی مهم‌ترین آرمان انسان است که با خودتعیین‌گری به ظهور می‌رسد. امکان برتری انسانی بر انسان دیگر بر اساس هر معیاری منتفی است و آنچه اهمیت دارد، حق حیات است نه حقوق شهروندی و امتیاز بخشی‌های دیگر(پرستو مصباحی، ۱۳۹۶). بنابراین در پارادیم پسامدرن، هنگامی که سخن از مواضع انسان‌شناختی به میان می‌آید الگوهای متفاوتی هم چون انسان‌شناسی پسامدرن، انسان‌شناسی بازتابنده، انسان‌شناسی پساساختارگرا و انسان‌شناسی سایبرنتیک به چشم می‌خورد که با تمام تمایزاتی که با هم دارند در یک مساله مشترکند و آن هم نوعی تلقی پسانسانی است، چیزی به نام پایان انسان و فروپاشی هویت‌های یکپارچه نیز مطرح شده است (علیپوریانی، نوری، ۱۳۹۰).

علاوه بر این پست‌مدرنیست‌ها در باب فطرت به‌عنوان یکی از قوای وجود، به هیچ وجه تدوین نظریه‌ای را در باب فطرت نمی‌پذیرند؛ زیرا آن‌ها منکر چیزی به‌عنوان ماهیت آدمی است و از نظر فیلسوفان این مکتب ماهیت آدمی، تحت تاثیر عادات گفتاری دوره‌ای معین، یعنی مدرنیته فراهم آمده است و متناسب با روابط معین، قدرت در آن شکل گرفته است(خالقی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۴).

در اندیشه‌های میشل فوکو انسان موجودی است که فاقد آن قدرت اختیار و تصمیم‌گیری معرفی می‌گردد. میشل فوکو در بین فلاسفه پست مدرن فوکو برای اولین بار در بین آنان بود که ایده مرگ انسان را اعلام کرد. انسانی که با تمام وجودش اسیر گفتمان‌های گوناگونی از قدرت و دانش گرفتار آمده است(نساج، بهاری، ۱۳۹۲) و در نهایت بر اساس مبانی انسان‌شناسی مکتب فرانکفورت انتقادی‌ها، انسان به واسطه‌ی خرد خود بسنده‌ی خویش می‌تواند مسیر خود را بیابد و به سعادت برسد(قربانی‌شیخ‌نشین، محمودی‌کیا، ۱۳۹۶) لذا دین برای انسان‌های پست‌مدرن ماهیت رستگاران و نجات‌بخش ندارد. آن‌ها خود را از قید و بند آموزه‌ها و احکام می‌رهانند و تنها بر عنصر آرام بخش موجود تأکید می‌کنند. در این فضا معنویت از دین مستقل است و تنها به بهره‌بری از عناصر سازگار با آزادی به عنوان هدف مهم پیش روی انسان، اکتفا می‌کند(پرستو مصباحی، ۱۳۹۶).

از دیدگاه بودیاری نیز، امروزه لذت جویی به عنوان یک تکلیف برای انسان معاصر غربی مطرح است. دیگر چنین نیست که لذت‌طلبی حق طبیعی انسان و امری مجاز برای او شمرده شود، بلکه انسان مکلف به لذت جویی برای تحقق و عینیت بخشیدن به خود است. در واقع این همان اصل محوری فرهنگ پست‌مدرن، یعنی اصل به حداکثر رساندن استفاده از زندگی از طریق استفاده نظام‌مند از همه امکانات بالقوه لذت است. لذا در مجموع، انسان پست‌مدرن همچون بیابان‌نشین است که از بهترین امکانات و تجهیزات بهره می‌گیرد و در رفاه کامل و لذت حداکثری غرق است، لیکن این بیابان‌نشین، غایت و آرمانی ندارد که به سوی آن حرکت کند و «غایت» و «آرمان» او همان بهره‌گیری کامل از رفاه و لذت حداکثری‌اش است. برای همین در جامعه پست مدرن، انسان می‌تواند زندگی کند و بمیرد، بدون اینکه به امری متعالی و فراتر از دیگر چیزها بیندیشد(بیابانکی، ۱۳۹۴).

۴- جمع‌بندی و تولید فراتئوری

در مطالعات فراتئوریک باید پیش‌فرض‌های زیربنایی تئوری بازنگری شود تا معلوم شود تئوری‌پردازان کدام پیش‌فرض‌ها را در شاکله‌ی ذهنی‌شان پرورش داده‌اند و بر مبنای آن نظریات خود را ارائه کرده‌اند؟! بر این اساس در این پژوهش با توجه به تعریف و تشریح روش مورد مطالعه (فراتئوری) و تبیین گام‌های اجرایی آن، ضمن پرداختن به دو ریشه و زمینه‌ی تاریخی مکتب پست‌مدرنیسم و اندیشمندان مرتبط با آن یعنی انتقادی‌ها و فراساختارگراها در ادامه به با توجه به محورهای اصلی چارچوب فراتئوری که مبتنی بر مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناسی می‌باشد، واکاوی این نظریات انجام گرفت که در نهایت می‌توان به صورت تیتروار بیان نمود:

۱- همانطور که در مبانی هستی‌شناسی اشاره شد، فاصله‌گرفتن انسان از "من" واقعی خود مانع از استفاده و بکارگیری توانایی حداکثری خود در سازمان خواهد شد. همچنین در این نگاه، رد فراروایت‌ها در پارادایم پست‌مدرنیسم، منجر به انحراف انسان از مسیر حقیقی خود و افتادن در مسیری مبهم و نامعلوم خواهد شد، مسیری که انسان را محدود به جهان مادی می‌داند و تکامل روح و تعالی روان او مدنظر نیست. لذا اخلاق و معنویت در سازمان و بیان روایت‌های کلان و جامع صرفاً یک برداشت ذهنی‌ست و ملاک قطعی برای ارزش‌گذاری سازمان‌ها نیست. بنابراین در چنین سازمان‌هایی، پژوهشگران نمی‌توانند در پی نظریه‌های کلان که فرایندهای سازمانی را تبیین و ارزش‌گذاری کنند، باشند.

۲- مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی با در نظر گرفتن دیدگاه اندیشمندان این حوزه که با مطرح کردن مسئله مشروعیت دانش، بر این باورند دانشی که در پست‌مدرنیسم مطرح می‌شود، دانشی است که در اذهان ایده تولید می‌کند و بدنبال حقیقت نیست، یعنی در واقع مسئولیتی در مقابل حقیقت ندارد و به کثرت‌گرایی اعتقاد دارد. بنابراین حقایق نسبی هستند و چیزی بعنوان حقیقت مورد توافق وجود ندارد. لذا مفاهیمی چون اخلاق، معنویت، عدالت سازمانی و.. معنا و مفهومی ندارد. همچنین مدیران در سازمان پست‌مدرن برای رسیدن به یک دانش سازمانی و بومی، بیش از اینکه درگیر جمع‌آوری، دسته‌بندی و مستندسازی تجربیات کارکنان خود باشند، می‌بایست بدنبال مدیریت تعارضات، تناقضات و رفع ابهام آنان باشند.

۳- مبنای انسان‌شناسانه‌ی پست‌مدرنیسم به آزادی واقعی انسان قائل است که نیازمند شکل‌گیری و ظهور به وسیله روابط اجتماعی، تبلورات فرهنگ و اثرپذیری از زبان و گفتمان است. از نظر آن‌ها قدرتی فراتر از انسان وجود ندارد که بتواند در چگونگی زندگی او دخالتی کند ضمن اینکه امکان برتری انسانی بر انسان دیگر بر اساس هر معیاری منتفی است. در این نگاه قوای وجودی انسان از قبیل روح، فطرت و عقل نادیده گرفته می‌شود. در مکتب پست‌مدرنیسم انسان‌ها بر اساس خرد خوداتکای خود مسیر آینده و سعادت خود را تعیین می‌کنند و معنویت نقشی در تعیین مسیر انسان‌ها ندارد. این انسان غایت و آرمانی ندارد و آینده برای او مبهم و پوچ است. همچنین در این مکتب، حقیقت و ماهیت انسان صرفاً استعدادها و غرائز دنیوی اوست که مدار کنش و واکنش و انتخاب‌گری قرار می‌گیرد و مسیر حیات انسانی او را ترسیم می‌کند. بنابراین انسان در سازمانی با اینگونه نگاه‌ها هر چند خودمختار و بعضاً نوآور و خلاق است، ولی چارچوب فکری و تعادل روحی و روانی ندارد و به فطرت غایی او توجه نشده است.

۵- منابع و مأخذ:

- (۱) بشیریه، حسین، (۱۳۸۶)، عقل در سیاست، تهران، نشر نگاه معاصر
- (۲) بیابانکی، سیدمهدی، (۱۳۹۴)، مقایسه‌ای میان انسان‌شناسی فلسفی عرفانی اسلامی با انسان‌شناسی پست‌مدرن و تأثیر آن در فلسفه اخلاق، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی
- (۳) جوهج، ماری، ان ال، کانلیف، (۱۳۹۴)، نظریه‌های سازمان: مدرن، نمادین تفسیری و پست مدرن برگردان حسن دانایی‌فرد، تهران، مهربان نشر

- (۴) خالقی‌نژاد، سیدعلی و همکاران، (۱۳۹۴)، نقد دیدگاه پست‌مدرنیسم در برنامه‌درسی با شاخص‌های مبانی فلسفی تربیت اسلامی، فصلنامه‌ی پژوهش‌های کیفی در برنامه‌ی درسی، سال اول، شماره ۱
- (۵) خدادادی، قاسم و همکاران، (۱۳۹۶)، بررسی مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم با تأکید بر دیدگاه ماکس هورکهایمر و دلالت‌های ضمن تربیتی این دیدگاه در تعلیم و تربیت، فصلنامه علمی، پژوهشی پژوهش‌های اعتقادی- کلامی، سال هفتم، ویژه‌نامه شماره یک
- (۶) دانایی‌فرد، حسن و همکاران، (۱۳۹۵)، پیوند هرمنوتیک انتقادی با مطالعات سازمان و مدیریت: تحلیلی بر مبانی فلسفی و اسلوب اجرای آن در سازمان‌ها، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هشتم، شماره ۲
- (۷) دانایی‌فرد، حسن، سید مهدی الوانی و عادل آذر (۱۳۹۰)، روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع، تهران، انتشارات صفار
- (۸) دوازده امامی، سیدغلامرضا و همکاران، (۱۳۹۴)، بررسی تطبیقی مدرنیته، عقلانیت و ومعنویت از دیدگاه امام خمینی(قدس‌ره) و میشل فوکو(با تأکید بر انقلاب اسلامی ایران)، فصلنامه علمی، پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی ایران، سال دوازدهم، شماره ۴۲
- (۹) سهرابی، بابک، امیر اعظمی و حمیدرضا یزدانی (۱۳۹۰)، آسیب‌شناسی پژوهش‌های انجام شده در زمینه مدیریت اسلامی با رویکرد فراترکیب، فصلنامه چشم‌انداز مدیریت دولتی، شماره ۶، صص ۹-۲۴
- (۱۰) شیخ‌نور، کاظم، (۱۳۹۶)، تأملی بر رابطه معرفت‌شناسی علوم سیاسی و روش‌شناسی پست‌مدرن با تأکید بر آرای دریدا، فصلنامه علمی، پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۲۳، شماره ۹۰
- (۱۱) طاهری، احمدرضا، (۱۳۹۱)، نگاهی به مفهوم آنارشیسم در اندیشه سیاسی، سایت خبرگزاری تحلیلی خبرآنلاین
- (۱۲) عالم، عبدالرحمن و مصطفی انصافی، (۱۳۹۱)، بازشناسی گذار ساختارگرایی به پساساختارگرایی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۸، شماره ۱
- (۱۳) عزتی، مرتضی، (۱۳۷۶)، روش تحقیق در علوم اجتماعی، موسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس، چاپ اول
- (۱۴) علیپوریانی، طهماسب و مختار نوری، (۱۳۹۰)، صورت‌بندی مدرنیته و پسامدرنیسم: معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال سوم، شماره ۱۱
- (۱۵) فیاض، ابراهیم و محسن بدره، (۱۳۸۹)، کاوشی در فرانظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی، ملزومات رفتن به سوی فرانظریه‌ورزی اسلامی، دو فصلنامه علمی، پژوهشی دین و ارتباطات، سال هیجدهم، شماره اول، صص ۷۹-۱۰۹
- (۱۶) قربانی شیخ‌نشین، ارسلان و محمد محمودی‌کیا، (۱۳۹۶)، بررسی مفهوم رهایی‌بخشی از نظر امام خمینی (س) و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، پژوهشنامه متین، سال نوزدهم، شماره ۷۴
- (۱۷) قزلسفلی، محمدتقی، (۱۳۸۶)، ویژگی‌های معرفت‌شناختی اندیشه در پیشامدرن، مدرن و پسامدرن، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۱
- (۱۸) قنبری باغستان، عباس، (۱۳۹۲)، به سوی تدوین یک چارچوب فرانظری برای اسلامی سازی علوم انسانی، فصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، سال سوم، شماره اول، صص ۱-۲۳
- (۱۹) لیوتار، ژان فرانسوا، (۱۳۸۴)، وضعیت پست‌مدرن، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران. گام نو
- (۲۰) مدنی، محمدهادی، (۲۰۱۸)، بررسی تطبیقی آینده معنویت دینی از منظر پست‌مدرنیسم و سنت‌گرایی،
- (۲۱) مرادی، بهروز، (۱۳۹۲)، بنیادگرایی اسلامی و پست‌مدرنیسم، فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی ایران، سال سوم، شماره هشتم
- (۲۲) مصباحی جمشیدی، پرستو و همکاران، (۱۳۹۶)، وضعیت عقل، دین و علم در عصر پست‌مدرن و ملاحظات آن در تربیت معنوی با رویکرد انسان‌شناسانه، فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، سال بیست و چهارم

- (۲۳) منوچهری، عباس، (۱۳۸۱)، هرمنوتیک، دانش و رهایی، تهران. نشر بقیه
- (۲۴) میلر، کاترین، (۱۳۷۷)، ارتباطات سازمانی، ترجمه: آذر قبادی، تهران: مدیریت صنعتی.
- (۲۵) نادری، فرح و مرضیه مشعل‌پور، (۱۳۹۱)، اندیشه پست‌مدرنیسم و جایگاه زن، فصلنامه علمی، پژوهشی زن و فرهنگ، سال چهارم، شماره سیزدهم
- (۲۶) نساج، حمید و ناصر بهاری، (۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی انسان‌شناسی در آراء میشل فوکو با تعالیم قرآن، فصلنامه علمی تخصصی پژوهش‌های سیاسی، سال سوم، شماره هفتم
- (۲۷) نعمتی شمس‌آباد، حسنعلی، محمد موسی‌خانی و امیر مانیان، (۱۳۹۴)، از نظریه دانش (معرفت‌شناسی) تا مدیریت دانش: ارائه مدل مفهومی تأثیرپذیری مدیریت دانش از معرفت‌شناسی، فصلنامه علوم مدیریت ایران، سال نهم، شماره ۳۵، صص ۴۸-۲۵
- (۲۸) نعمتی وروجی، (۱۳۹۱)، بررسی انتقادی در باب ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۷
- (۲۹) نوذری، حسینعلی، (۱۳۸۰)، پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم، نظریه‌ها و کاربردها، تهران، انتشارات نقش جهان
- (۳۰) واثق غزنوی، قادرعلی، (۱۳۹۰)، جایگاه انسان‌شناسی در سازمان و مدیریت از دیدگاه اسلام و غرب، اسلام و پژوهش‌های مدیریتی، سال اول، شماره ۲
- (۳۱) وارد، گ، (۱۳۸۴)، پست‌مدرنیسم. ترجمه‌ی قادر فخر رنجبری و ابوذری کرمی. چاپ اول. تهران
- ۳۲) Akinde, Sunday Israel, (2016), Postmodernism and Industry, International Journal of Humanities and Social Science. Vol. 6, No. 7
- ۳۳) Bench, S, & Day, T. (2010) "The user experience of critical care discharges: a meta-synthesis of qualitative research", International journal of nursing studies, 47(4): 487-499.
- ۳۴) Cheok Mui Yee¹, Chong Wei Ying, Edward Wong Sek Khin, (2014), Critical Theory in Management Research, Journal of Marketing and Management, Vol. 2, No. 1
- ۳۵) Grice, S. and Humphries, M. (1997). Critical management studies in postmodernity: oxymorons in outer space?' Journal of Organisational Change Management, 10 (5): ۴۱۲-۴۱۵
- ۳۶) Holsti. O.R.(1969). Content analysis for the social sciences and humanities. Reading: Addison-Wesley
- ۳۷) JENNIFER J. MEASE, (2017), Postmodern/Poststructural Approaches, The International Encyclopedia of Organizational Communication. Craig R. Scott and Laurie Lewis (Editors-in-Chief)
- ۳۸) Mark Gerard Edwards, (2008), An Integral Metatheory for organizational Transformation, University of Western, Australia
- ۳۹) Miller, K. (2005). Communication theories: Perspective, processes, and contexts. New York: The McGraw-Hill Companies, Inc.
- ۴۰) Neufeldt, victoria & Guralnik David B. (1994). Webster's new world dictionary. New York: prentice hall.
- ۴۱) Phillips, N., & Brown, J. L. (۱۹۹۳). Analyzing communication in and around organizations: A critical hermeneutic approach. Academy of Management journal, ۳۶(۶), ۱۵۴۷-۱۵۷۶. <http://dx.doi.org/۲۵۶۸۲/۱۰.۲۳۰۷>

- ۴۲) Pusey, M. (1987). Jurgen Habermas. Chichester: Ellis Harwood and Tavistock.
Willmott, H.C. (1995) What has been happening in organization theory and does it matter?, Personnel Review, 24 (9)

Rereading the Concepts of Organization in the View of Postmodernism: meta-theory of postmodernism

Abstract:

Today, the need to address the issue of change in the humanities is not hidden from anyone. Among them, a significant volume of humanities issues related to management theories, and the use of the famous term forest of theories indicates the abundance and variety of theoretical topics in this field. Therefore, what is important in this regard is to create a meta-theoretical view of the prominent and influential schools in this field and scientific field. In this study, one of these important schools, postmodernism, was discussed in detail with a meta-theoretical approach. Accordingly, in this study, according to the definition and explanation of the studied method (meta-theory) and the explanation of its executive steps, while addressing the two roots and historical context of the school of postmodernism and related thinkers, namely critics. And ultrastructuralists continued to analyze these theories according to the main axes of the meta-theoretical framework, which is based on the foundations of ontology, epistemology and anthropology.

Keywords: Postmodernism, Organization and Management Theory, Meteorology, Ontology, Epistemology, Anthropology